درنگى در خود

قسمت پنجم‏

محمد رضا ايزد پور

عامل هفتم: بازيابى اخلاص، بريدن از خلق و اتّصال به حّق‏

از مجموعه عوامل محورى و تاثير گذار بر دست‏يافتن به پديده حياتى « خود سازى يا پالايش نفس» اكسير اعظم اخلاص است؛ اكسيرى كه به نظر مى رسد با وجود آن كه تاكنون بسيارى از اهل بيان و قلم در باره آن مطالب ارزنده‏اى نگاشته‏اند اما در ميدان عمل، پاى بسيارى از مدّعيان و سالكان مسير حق، عاجزانه لنگيده و كمتر كسى تلخى هاى پايدارى در اين راه جانكاه را بر جان خويش هموار كرده است.

ظرافت بازيابى اخلاص تا بدان جاست كه فرزانه و سالك اهل دل، مرحوم سيد بحرالعلوم، شخصيّتى كه مورد توجّهات ويژه حضرت ولى عصر - عجل الله تعالى فرجه الشريف - بوده به گونه اى كه امام زمان وى را مورد لطف قرار داده و در آغوش كشيده و مى بوسيدند! در انتهاى عمر شريف خود، اظهار خرسندى كرده و مى گفتند: من كسى هستم كه توانستم ريشه ريا را از دل بركنده و به جاى آن صفت ارزنده اخلاص را جايگزين كنم!(1)

از همين روست كه قرآن كريم از زبان ابليس، تصميم نامبارك وى را بدين سان تبيين مى كند:

«فبعزّتك لاُغوينّهم أجمعين اِلّا عبادك منهم المخلصين(2)»

«به عزّت خودت سوگند كه تمام بندگانت را به گمراهى مى كشانم، مگر گروهى از آنان را كه به اخلاص دست يافته‏اند.»

اگر خداى متعال مقدار ناچيزى از اخلاص را به هر يك از ما ارزانى كند، داراى سير و سلوكى پر معنا خواهيم شد و پيام نويد بخش آن كه «صبغة الله و من أحسن من اللَّه صبغة»(3)؛ «هيچ رنگى همانند رنگ خدايى داراى برترى و زيبايى نخواهد بود» دلنواز قلوب زنگار گرفته ما خواهد گرديد.

هر كارى كه براى جلب رضايت پروردگار انجام شود، روى زوال نخواهد ديد و در حقيقت، از چنان مزه خاصى برخوردار است كه ديگران را حتّى به صورت ناخودآگاه به سوى خود متمايل مى گرداند.

ارائه چند نمونه از اين مجموعه ارزنده و ماندگار مى تواند ما را به عمق اين واقعيّت رهنمون سازد:

الف: مرحوم امام خمينى درباره حاج شيخ عباس قمى - قدّس اسرارهم - از زبان خود ايشان حكايت كرده‏اند كه در دورانى كه به نويسندگى و تأليف اشتغال داشتم ناگهان انگشتى كه از آن در نوشتن استفاده مى‏كردم طاول زد، به گونه اى كه مجبور شدم چند روزى دست از نوشتن بردارم، در همين اثنا توجّه من به كتابى كه به صورت خطّى و دست نويس خود شهيد ثانى (ره) بود جلب شد. كتاب را باز كردم و با همان انگشت خطوطى را كه آن دانشمند مخلص نوشته بود، لمس كردم، در همان لحظه، ورم انگشتم آرام گرفت و از مشكل نجات پيدا كردم!(4)

نكته در خور توجّه اين كه حتى نوشته ها و يادگارهاى بر جاى مانده از شخصيّتى با اخلاص مى‏تواند شفا بخش و مشكل گشا باشد، چه رسد به وجود فيزيكى خود وى و آثار حياتى برخاسته از او در زمان زندگى اش.

ب: مرحوم آيت الله مرواريد - از علماى مشهد - درباره مرحوم حاج شيخ عباس قمى نيز نقل كرد كه يكى از افراد اهل دل نزد من آمد و گفت سحرگاه قصد تشرّف به حرم مطهر امام هشتم - عليه السلام - را داشتم، متوجّه آمدن شخصى شدم كه با كمال تعجّب، دَم ها و بازدَم هايش توأم با نور بود، به گونه اى كه با هر تنفّسى از دهان وى، شعاعى از نور خارج مى شد، هنگامى كه به ايشان نزديك شدم ديدم مرحوم حاج شيخ عباس قمى است! يكى از دانشمندان حاضر در آن جلسه در محضر آيت الله مرواريد، مى گفت زمانى من با روايتى برخورد كردم كه متن آن اين بود كه « على بن مهزيار - يار ديرينه امام عصر - عجل الله تعالى فرجه الشريف - در منزلى ميهمان بود، هنگامى كه براى خواندن نماز شب از خواب بيدار شد و مى خواست مسواك بزند مشاهده كردند كه از ته مسواك وى، أشعه هاى نور خارج مى‏شود» وقتى از ته مسواك على بن مهزيار نور خارج شود، بايستى تنفس هاى حاج شيخ عباس نيز توأم با نور باشد. (5)

با دقت در مضمون اين دو جريان، مى توانيم به اين باور نزديك شويم كه در نظر داشتن خدا در تمام حركات و سكنات تنها داراى آثار سازنده برزخى و اخروى نبوده بلكه در دنيا نيز آثار بسيارى به همراه خواهد داشت كه هر يك از آن ها در جاى خود در خور تأمل و تدبّر خواهد بود.

يكى از آثار دنيايى اخلاص، اين است كه خالق هستى انسان مخلص را در نگاه موجودات ديگر عزّت بخشيده و آنان را به گونه اى در مسير خدمت رسانى به چنين انسانى قرار مى دهد؛ بدين سان كه نه تنها انسان هاى ديگر بلكه موجودات ديگر نيز به گونه اى كه حتى در بدو امر و در ظاهر، يك حالت قهرى و جبرى را تداعى مى كند، در اختيار و خدمت چنين انسانى قرار داده و رنگى ماندگار را به كارهاى وى مى زند. از اين روست كه در احاديث آمده است:

«من كان لله كان الله له»؛(6) «كسى كه براى خدا باشد، خدا نيز در همه جا با او خواهد بود.»

در اين زمينه نيز توّجه به برخى از ابعاد شخصيّتى كه در دو حكايت بالا از ايشان نام برديم خالى از لطف نيست تا به حال در دنيا ميليون ها جلد كتاب از سوى مولّفان و محقّقان به رشته تحرير درآمده است. چرا تنها برخى از آن ها از رنگ و بوى خاصى برخوردارند؟ يكى از اين تأليفات، كتاب مفاتيح الجنان آن بزرگمرد است كه تبديل به باقيات الصّالحات براى ايشان شده و بيشتر موارد در كنار كتاب آسمانى پروردگار مشاهده مى‏شود.

در سير تأليف همين كتاب ماندگار، فرزند مرحوم آيت الله ميلانى نقل كرده‏اند كه در منزل، كتابخانه اى وجود داشت، هنگامى كه مرحوم شيخ عباس، براى مطالعه و نسخه‏بردارى بدان جا مى آمد و از صبح تا به شب و گاهى از شب تا به صبح را نيز در آن جا سپرى كرده و به كار جمع آورى و تأليف اشتغال داشت، از پرداختن به غذا خوردن به صورت رسمى نيز سربار مى زد تا بدان جا كه همسر من غذايى را براى ايشان به شكل لقمه لقمه جداگانه در مى آورد تا مبادا ايشان با آن پشتكار بلند، بخشى از اوقات خود را براى لقمه گرفتن صرف كند!(7)

ارزش اخلاص از ديدگاه برخى از احاديث اسلامى تا بدان جاست كه بر روى اعضا و جوارح ، تاثيرهاى شگرفى به جاى گذارده و انسان را به مراتب بالايى از كمال هدايت مى كند. به عنوان نمونه در حديثى مى خوانيم:

«من أخلص لله اربعين صباحاً جرت ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه.»(8)

هر انسانى چهل روز براى خدا كار كند، چشمه هاى حكمت از قلب او به زبانش جريان پيدا مى كند.»

در تفسير اين حديث شريف ديدگاه هاى مختلفى وجود دارد. برخى بر اين باورند كه تعبير «من أخلص» به رفتار مرتبط است و بر اين اساس، مفهوم بخش اول حديث بدين سان است كه كسى كه چهل روز در رفتارش، اخلاص را مراعات كند، چشمه هاى حكمت از قلب او به زبانش جارى مى شود.

برخى ديگر از بزرگان اخلاق(9) اين ديدگاه را مورد مناقشه قرار داده و معتقدند كه تعبير « من أخلص » به مفهوم آن است كه انسان خودش براى خدا شود؛ بدين سان كه چشمش، گوشش، اعضا و جوارح ديگرش تا چهل روز، رنگ خدايى پيداكند و هيچ كسى در دل او نباشد جز خدا.

بازيابى اخلاص، تنها طريق نجات‏

قدرى تامّل در متون وحيانى مى تواند ما را به خوبى به اين حقيقت رهنمون سازد كه راه منحصر تكامل آدمى توجّه به اخلاص در تمام مراحل زندگى به خصوص در تعبديّات است.

مرحوم آيت الله ميرزا جواد آقا تهرانى، در پاسخ شخصى كه به ايشان اصرار كرده بود كه به ما نصيحتى بفرماييد، تنها اين جمله را بيان كرد: «و بالاخلاص يكون الخلاص»؛ «انسان، تنها با اخلاص است كه مى تواند رهايى يابد.»

نكته درخور توجه براى پويندگان اين مسير، آن كه نقش شيطان در تخريب اخلاص بسيار مرموزانه و حسّاس است، بدين معنا كه از كوچك ترين روزنه بهره گرفته و كارهاى مخلصانه آدمى را ضايع مى كند.

يكى از واعظان و نويسندگان مشهور دو دهه پيش، نقل مى كرد كه من يك بار تصميم گرفتم كه يك سالى در منطقه اى محروم و بدون هيچ چشمداشتى مادّى، تنها براى جلب رضاى خدا به امر تبليغ بپردازم؛ با يكسال كوشش مستمر به تصميم خود جامع عمل پوشاندم، تا آن كه در آخرين شب جلسه، در حالى كه در بين انبوه جمعيّت از صحن مسجد خارج مى شدم ناگهان نگاهم به سمت پيرمردى جلب شد، با تعجّب مشاهده كردم كه او نه تنها به من احترام نگذاشت كه صورت خود را نيز از من برگرداند. به خودم گفتم: اى بى انصاف! آيا اين بود مزد خدمات رايگان بنده به شما در طول يك سال!

در همان لحظه به فكر فرو رفتم به خودم گفتم: چه شد؟ مگر تو اين يكسال را براى اين شخص و امثال او صرف كردى و براى رضاى آنان تلاش كردى؟! در اين لحظه بود كه با اندوه و حسرتى عميق پى بردم كه تمام زحمات يك ساله من بر باد رفته و با وجود توجه در قصد آغاز كار، باز نتوانستم تا انتها، از اين قضيه، عاقبت به خير بيرون بيايم.

آرى! با تامل در چنين قضايايى مى توان به مفهوم پاره اى از احاديث كه در توصيف ظرافت و حسّاسيّت اخلاص است، پى برد.

« ريا، همانند مورچه‏اى است كه روى سنگى در دل شب به حركت پرداخته، به گونه اى كه به سختى قابل رديابى است.(10)»

امكان عملى بازيابى اخلاص‏

آيا انسان مى تواند به مرحله‏اى برسد كه عبادت او تنها براى خداوند باشد و هيچ گونه انگيزه و محرّكى جز رضاى پروردگار در ذهن وى وجود نداشته باشد؟

برخى بر اين باورند كه انسان نمى‏تواند به چنين مقام والايى دست‏يازد؛ از ديدگاه آنان براى انسان نيل به مقام عشق و محبّت امرى ممكن، ولى نيل به مقام اخلاص(11) كه همان منزل هفتم در انتهاى منازل هفت گانه سير الى الله است، امرى ناممكن است. در اين نگاه، حتى اهل بيت پيامبر - سلام الله عليهم اجمعين و انبياى الهى به جز خود پيامبر اكرم - صلّى اللَّه عليه وآله - قادر به دستيابى به اين مقام نيستند. آنان براى اثبات مدّعاى خود به آيه « ... دنى فتدلّى فكان قاب قوسين أو أدنى(12)» استناد كرده و گفته اند اين مقام، مختص به شخص پيامبر است كه در نهايت چون اهل بيت گرامى ايشان نيز به منزله نفس پيامبر به شمار مى آيند ازاين موهبت برخوردارند.

ما چنين ديدگاهى را غير قابل قبول دانسته و بر اين باوريم كه براى انسان دستيابى به مقام مزبور امكان پذير است. چنان كه اين مدّعا را مى توان با استناد به متن بخشى از مناجات شعبانيّه نيز به اثبات رسانيد؛ زيرا از سوى اهل بيت به ما توصيه شده است كه همواره اين مناجات را زمزمه كنيم، حال اگر رسيدن به مقام اخلاص امرى ناممكن باشد، آيا از اين دستور العمل آنان لغو گويى پديد نمى آيد؟

در قسمتى از مناجات شعبانيّه مى خوانيم:

«الهى هب لى كمال الانقطاع اليك ...»؛

«اى پروردگار من! نهايت انقطاع به سوى خودت را به من عنايت فرما..»

انقطاع دو قسم است:

1.انقطاع عن الناس؛ يعنى بريدن از مردم به معناى آن كه هيچ چشمداشتى به هيچ انسانى در ذهن وى، موجود نباشد.

2.انقطاع الى الله؛ يعنى رسيدن به مقامى كه در هر پديده اى تمام اميد و نگاه آدمى به سوى خدا باشد، كه بدان اتصال به خداوند مى گويند.

تفاوت اصلى اين دو گونه انقطاع در اين است كه در قسم اوّل، انسان از ديگران بريده و قطع اميد مى كند؛ در قسم دوّم آدمى به چيز ديگرى به نام خدا اتّصال مى يابد. گاهى انسان از مردم قطع اميد مى كند اما به چيز ديگرى وصل نمى شود. از آن جا كه وصل شدن به خدا كه همان مفهوم قسم دوم از انقطاع است، داراى مراتبى تشكيكى است، در اين مناجات به ما تعليم داده مى شود كه والاترين مرتبه اخلاص را از پروردگار خويش مطالبه كنيم كمال انقطاع يعنى رسيدن به مرحله اى كه دل انسان نيز صد در صد براى خدا باشد. بدين سان كه مقام « تدلّى» را يافته و همانند وجود ذهنى آدمى و تصوّرات ذهنى او كه به طور كامل، وابسته به خود انسان است به طور كامل به خالق خود وابسته گردد.

«كمال الانقطاع اليك»؛ يعنى دست‏يازيدن به بالاترين مقام خلوص؛ بدين معنا كه محرّك انسان در تمام گفتار و كردار، موجودى جز خداوند نباشد، حتى مشاهده نكند محبّت خدا را، حتى خودش را به عنوان يك واسطه نبيند. نظير اميرالمؤمنين - عليه السلام - كه به مرتبه اى مى رسد كه خودش را نيز نمى بيند، تا مى‏رسد به آن كه عبوديّت خود و تجلّى خود را ببيند.

در قسمت بعدى اين مناجات نيز به خالق بزرگ مى گوييم:

« و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور ...» ، «خدايا! نورى به چشم هاى دل ما عنايت كن كه به واسطه آن بتوانيم به سوى تو بنگريم، تا جايى كه چشمان دل، حجاب هاى نورانى را در نوردد.»

نمونه بخش اوّل از اين جمله در قرآن كريم درباره مؤمنان در حين حضور در قيامت نيز آمده است كه «وجوه يومئذ ناضرة الى ربّها ناظرة» گاهى از اوقات، انسان در بن بست هاى زندگى و در مواقع بروز اضطرار، خدا را يافته و با چشم دل او را مى‏بيند. شكى نيست كه چشم دل از چشم سر و ظاهر بسيار قوى تر و نافذتر است. بر اين اساس، آيه به ما مى گويد شادى و شعف مؤمنان در محشر اين است كه تنها خدا را مى بينند نه نعمت هاى متنوع اخروى را، چون روز محشر روز پرده درى و رفع حجاب است: «وكشفنا عنك عظاءك فبصرك اليوم حديد» روزى است كه پرده كدورت ها از روى چشمان انسان كنار رفته، مى تواند ذات أقدس حق را دريابد؛ تمام حجاب هاى ظلمانى و نورانى را پاره كرده و بى‏پرده، محبوب حقيقى خود را پيدا كند.

در ادامه كه به پروردگار خود مى گوييم: «حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور» بر اين مفهوم تاكيد مى ورزيم كه همان طور كه سالك اين سير، حجاب‏هاى ظلمانى يعنى حجاب رذايل نفسانى همانند دوستى جاه، دوستى مال را برطرف مى سازد، در مرتبه اى بالاتر، حجاب هاى نورانى يعنى مقام هايى همانند مقام استحيا، شكر، محبّت(13) را نيز پاره مى‏كند.

چنان كه حجاب هاى نورانى اخروى نظير توجّه به بهشت خدا نيز مى تواند در قيامت برطرف شود، با برداشتن حجاب هاى نورانى دنيامانند مقام محبّت، مقام« تدّلى » حاصل مى شود. هنگامى كه مقام «تدّلى» حاصل مى شود در كلام معصوم فرايند اين سير چنين ترسيم شده كه «فتصل الى معدن العظمة و تصير أرواحنا معلّقة بِعِزِّ قدسك»، چشم دل چنين انسانى سالكى، به چشمه سار عظمت تو اتصال مى يابد... . به نظر مى رسد رسيدن به اين مقام، پيوند خوردن و وابسته شدن به ذات حق تعالى است كه همان منزلگاه هفتم يا تدّلى مى باشد.

در ادامه مناجات شعبانيّه آمد است:

«الهى واجعلنى ممّن ناديته فاجابك..»،

«اى پروردگار من! مرا به مقامى برسان كه تو مرا صدا كنى و من به تو پاسخ گويم... .»

از آن جا كه در بيشتر بندگان، دعوت از ناحيه بنده صورت پذيرفته و بعد خداوند اجابت مى كند: «فادعونى استجب لكم» در شرايط استثنايى، قضيه كاملاً عكس است. به جاى آن كه صيّاد به دنبال صيد برود، صيد به دنبال صيّاد مى رود:

صيّاد پى صيد دويدن عجبى نيست صيد از پى صيّاد دويدن مزه دارد

« ... و لا حظته فصعق بجلالك فناجيته سرّاً و عمل لك جهراً..»؛ «خدايا! به جايى برسم كه تو مرا مشاهده كنى، من نيز مدهوش جلال و جبروت تو شوم، در نتيجه تو با من نجوا كنى...»

مدهوش شدن غير از بيهوش شدن است، در قرآن نيز آمده است وقتى حضرت موسى به كوه طور رفت و خدا بر كوه تجلّى كرد «فخّر موسى صعقاً»، «موسى مدهوش شد»، بعد مى گويد: تو با همين حال مدهوشى با من به نجوى بنشينى. مفهوم اين جمله اين است كه در چنين شرايطى هر چند من در ظاهر با همنوعان خود زندگى مى كنم، امّا در واقع مدهوش تو هستم؛ مثلاً در حالى كه در نماز در كنار ديگران مشغول هستم، امّا چون تو در حال نجوا با من هستى، من نيز مدهوش تو هستم؛ به جاى آن كه من خدا خدا بگويم، تو بنده ام بنده ام مى گويى!

پس مقام لقا و فنا داراى فراز و نشيب هاى متنوّع و جذابى است كه ادراك آن تنها براى عارف سالك و يابنده واقعى آن امكان پذير است.

روشى راهبردى براى بازيابى اخلاص‏

پرسش ديگر اين است كه چگونه مى‏توان به اين گوهر ارزنده دست يافت؟

براى رسيدن به مراحل اوليه اخلاص لازم است نفس خود را تحت تعليم قرار داده و با يك روش تربيتى و تلقينى كم كم او را به سوى شرايط مطلوب هدايت كنيم، تا بتوانيم در دراز مدّت به نتايج قابل قبولى برسيم. براى رسيدن به اين فرايند مى توان با عنايت به قصد باطنى و ذهنى خود از اعمال كوچك خود آغاز و با تمرين مداوم و پيوسته بر پيكره آن ها رنگ اخلاص زد تا به مرور زمان اين كار در ذهنمان تثبيت شود.

به عنوان نمونه، پيشنهاد مى‏شود در كار ساده اى مانند احترام ورزيدن و سلام كردن به همنوعان، انسان به خود تلقين كند كه به هيچ كسى جز براى جلب رضاى پروردگار سلام نكند؛ طرف مقابل غنىّ باشد يا فقير، داراى شهرت باشد يا نباشد، تنها به قصد اخلاص به او احترام كرده و اعتبارهاى دنيوى و ظاهرى وى را مد نظر قرار ندهد.

شكى نيست كه اين كار، در ظاهر بسيار ساده و ناچيز به شمار مى‏آيد، اما مى تواند سرفصلى سرنوشت ساز و پر اهميّت تلقّى شود و تشنه راه را به سوى هدف نهايى نزديك سازد.

پي نوشت ها:

1) به نقل از آية الله مظاهرى - دام عزه - .

2) سوره ص (38) آيه 83.

3) سوره بقره (2) آيه 138.

4) نقل از آية الله مظاهرى - دام عزه - .

5) همان

6) اخلاق محتشمى، خواجه نصير الدين طوسى، ص 118، شرح اصول كافى، ملا صالح مازندرانى، ج 4، ص 163 و ج 8، ص 162، بحار الانوار، ج 85ص 319 و ج 82، ص 197؛ وافى، ج 8 ص 784، تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين، ملا فتح الله كاشانى، ص 426 و ...

7) همان.

8) عيون أخبار الرّضا، ج 1 ص 74؛ مستدرك سفينة البحار، على نمازى شاهرودى، ج 2، ص‏357.

9) آيت الله مظاهرى - دام عزه - .

10) الايضاح، فضل بن شاذان، ص 287، وسائل الشيعه، آل البيت، ج‏6، ص‏254.

11) در نگاه فنى به اين بحث، نام ديگر منزلگاه هفتم، مقام لقاء و فناء مى باشد كه مفهوم آن اين است كه انسان به درجه اى برسد كه خدا را بيابد و هيچ موجودى جز خدا در قلب او نباشد.

12) سوره نجم (53) آيه 8.

13) در ديدگاه بزرگان علم اخلاق، تمام فضايل چهارده گانه نفسانى به عنوان حجاب هاى نورانى به شمار مى آيند. بدين معنا كه على‏رغم آن كه به خودى خود فضيلت محسوب مى‏شوند امّا براى دستيابى به ذات حق تعالى، حجابند. به عنوان نمونه فضايلى همانند حياء (استحياء)، شكر، مراتب خلوص، و محبّت با وجود آن كه غير ظلمانى هستند، اگر آدمى در آن ها متوغّل گرديده و به آن ها نگاه استقلالى داشته باشد، حجاب است؛ حتى به قول مرحوم امام خمينى، علم توحيد نيز اگر از زاويه علميّت محض بدان نگريسته شود، كفر و شرك است و ارزش ندارد.